

روش علامه طباطبائی در استنباط مسائل علوم انسانی دستوری از آموزه‌های ارزشی دین*

abbsgeraei@gmail.com

عباس گرائی / دانشجوی دکتری فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

پذیرش: ۹۴/۶/۹

دریافت: ۹۴/۳/۲۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

این تحقیق با تعریف علوم انسانی توصیفی و دستوری و بیان تفاوت روش تحقیق آنها، نشان می‌دهد که از منظر علامه طباطبائی، ارزش‌ها در تعیین اهداف و جهت‌دهی به مسائل علوم انسانی دستوری نقشی اجتناب‌ناپذیر دارند. از این رو، برای تولید علوم انسانی دستوری سعادت‌آفرین، نیازمند نظام ارزشی جامع‌نگر و کامل دین حق هستیم و چون مسائل علوم انسانی دستوری پس از تعیین هدف و دستیابی به توصیف‌های لازم شکل می‌گیرند، رویکرد ایشان در استنباط مسائل این علوم، در سه مرحله تبیین شده است: گردآوری مبانی و توصیف‌های لازم؛ بیان یا - دست‌کم - در نظر داشتن اهداف دین حق در مسئله؛ تنظیم پاسخ مسئله.

کلیدواژه‌ها: علوم انسانی دستوری، ارزش‌ها، ارزش‌های دین حق.

مقدمه

جمهوری اسلامی است در همه اعصار، که نگذارند عناصر فاسد دارای مکتب‌های انحرافی یا گرایش به غرب و شرق در دانش سراها و دانشگاه‌ها و سایر مراکز تعلیم و تربیت نفوذ کنند، و از قدم اول جلوگیری نمایند (موسوی خمینی، ۱۳۶۸، ص ۶۰-۶۱).

برای داشتن علوم انسانی، که صبغه اسلامی برخوردار باشد، باید نگاه خویش را ابتدا به مبانی این علوم معطوف داریم و با ترسیم مبانی صحیح برای آنها، زمینه بهره‌برداری از آموزه‌های ارزشمند دینی را در جهت تولید این علوم فراهم کنیم. یکی از مبانی روش‌شناختی این علوم روش استنباط مسائل علوم انسانی دستوری است که این تحقیق می‌کوشد این موضوع را از منظر علامه طباطبائی تبیین کند.

در خصوص موضوع حاضر، تحقیقی مشاهده نشد که دقیقاً به این موضوع پرداخته باشد، اما چون اسلامی‌سازی علوم انسانی هدفی است که این تحقیق درصدد گام برداشتن به سوی آن است، می‌توان پیشینه‌ای عام از مجموعه تلاش‌هایی ارائه داد که با این هدف صورت گرفته است.

به دنبال نهضت‌های اصلاحی در جهان اسلام، اندیشه «اسلامی کردن علوم انسانی» و حتی علوم طبیعی ذهن‌های اندیشمندان جهان اسلام را به خود متوجه ساخت و در پی آن، اقداماتی با هدف رسیدن به علوم انسانی اسلامی صورت گرفت. از جمله اندیشمندانی که در دهه‌های اخیر، در مسیر اسلامی‌سازی علوم گام برداشت پروفیسور محمد تقی عطاس است. از آثار او، می‌توان به کتاب‌های آموزش اسلامی، اسلام و دنیوی‌گری،

علوم انسانی نقشی تعیین‌کننده در سرنوشت فردی و اجتماعی انسان‌ها دارد و تمام شئون آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. طرح و نقشه مسائل تربیتی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، که تعیین‌کننده مسیر حرکت اصلی یک جامعه است، توسط این علوم ترسیم و تعیین می‌شود. اما آنچه زیرساخت‌ها، روش و هدف را برای این علوم مشخص می‌کند مبانی فلسفی این علوم است. آنچه امروز به نام «علوم انسانی» بر مراکز علمی و غیرعلمی سیطره پیدا کرده حاصل تلاشی است که ریشه در تمدن مادی و سکولار غرب دارد و سرفصل‌های این علوم بر اساس جدایی عالم ماده از ماورای آن، بلکه انکار ماورا، تنظیم شده است. خدای دنیای این تمدن، انسان و دوست‌داستانی‌های اوست، و نهایت قله‌ای که این فرهنگ نشانه گرفته، رفاه، آسایش و لذت بیشتر مادی است و به بیش از آن نمی‌اندیشد.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، موج معنویت‌خواهی انسان معاصر، که در پی سرخوردگی از علم بی‌خدا و روشن شدن بطلان فلسفه‌های دین‌ستیزی همچون اثبات‌گرایی و فروپاشی نظام‌های دین‌ستیزی همچون نظام کمونیسم به راه افتاده بود، شدتی باورنکردنی به خود گرفت و زمینه را برای پالایشی عظیم فراهم کرد و این حقیقت، وظیفه عالمان و فعالان این عرصه را سنگین‌تر ساخت. معمار کبیر انقلاب اسلامی ایران، که از ابتدا متوجه خطر فرهنگ مادی غرب بود، بارها به پالایش علوم و فرهنگ جامعه اسلامی از انحرافات، توصیه و تأکید داشت و در نهایت، این‌گونه وصیت کرد:

اکنون - بحمدالله تعالی - دانشگاه از چنگال جنایت‌کاران خارج شده، و بر ملت و دولت

انسانی، کمبودش مشهود است ارائه‌الگویی برای تدوین و تولید چنین علمی است. در این تحقیق، تلاش شده است یکی از الگوهای روش‌شناختی برای تحقق این هدف بزرگ ارائه گردد.

در این تحقیق، ابتدا با ارائه تعریفی از علوم انسانی و تقسیم آن به «توصیفی» و «دستوری»، تفاوت روش تحقیق در این دو دسته علوم تبیین گردیده و نشان داده شده است که ارزش‌ها نقشی قهری در علوم انسانی دستوری دارند. در ادامه، با تبیین نیازمندی این علوم به ارزش‌های دینی از دیدگاه علامه طباطبائی، زمینه برای تبیین روش استنباط مسائل این علوم از آموزه‌های ارزشی دین فراهم آمده است.

علوم انسانی

متأسفانه در علوم انسانی، چندان به ارائه تعریف اهمیت داده نشده و اگر تعریفی هم ارائه شده گاهی اعم و گاه اخص از موضوع است، و گاه به خاطر دیدگاه‌های متضاد درباره یک موضوع، تعریف‌هایی متضاد برای آن مطرح شده است. شاید یکی از علل این امر تحولات فراوانی است که در طول تاریخ در این علوم رخ داده است. در میان آثار علامه طباطبائی نیز تعریفی برای علوم انسانی مشاهده نمی‌شود. البته ارائه نشدن تعریف از این علوم از سوی علامه، کار این تحقیق را با مشکل مواجه نمی‌سازد. زیرا اگرچه ایشان تعریفی برای علوم انسانی ارائه نمی‌دهد، به صورتی قابل توجه، درباره مبانی فلسفی این علوم حتی مسائل این علوم در آثار خویش مباحث فراوانی را مطرح کرده است و این امر امکان تحقیق درباره موضوع این تحقیق را که مسئله‌ای از مسائل مبانی فلسفی علوم انسانی است ممکن می‌سازد.

و درآمدی بر جهان‌شناسی اسلامی اشاره کرد که دو کتاب اخیر به فارسی ترجمه شده است. در میان اندیشمندان جوامع عربی نیز تلاش‌هایی در این زمینه صورت گرفته که از جمله آنها، لثوی صافی، محمد ابوالقاسم حاج حمد، عبدالحمید ابوسلیمان، اسماعیل فاروقی، طه جابر العلوانی و جمال‌الدین عطیه هستند. در جامعه ایران، این موضوع گرچه از پیش از انقلاب اسلامی ایران قابل پی‌گیری است، اما اسلامی‌سازی علوم انسانی به صورت رسمی پس از انقلاب اسلامی ایران با راهنمایی‌های بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی ره دنبال شد. ایشان با پیام نوروزی خویش در سال ۱۳۵۹ مبنی ضرورت انقلابی اساسی در دانشگاه‌ها (موسوی خمینی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۲۰۷) نقطه عطفی در مسیر اسلامی کردن دانشگاه‌ها بنیان نهاد و در پی آن، با صدور حکمی «ستاد انقلاب فرهنگی» را تشکیل داد و آن را مأمور اسلامی کردن دانشگاه‌ها کرد (همان، ص ۴۳۱).

این روند با تأکیدهای مقام معظم رهبری در دهه سوم انقلاب سرعت بیشتری به خود گرفت و آثاری در این زمینه منتشر گشت که از جمله می‌توان به آثار ذیل اشاره کرد: منزلت عقل در هندسه معرفت دینی (عبدالله جوادی آملی)؛ رابطه علم و دین (محمدتقی مصباح)؛ از علم سکولار تا علم دینی (مهدی گلشنی)؛ و علامه طباطبائی فیلسوف علوم انسانی (عبدالحسین خسروپناه)، و...

اما درباره آثاری که قرابتی با موضوع این تحقیق دارند، می‌توان گفت: به ظاهر، تلاشی که بیشترین ارتباط را با موضوع این تحقیق دارد مقاله «تأثیر ارزش‌ها بر علوم انسانی» (مصباح، ۱۳۸۵) است که البته بر دیدگاه علامه طباطبائی تمرکز ندارد.

با وجود این، آنچه در مسیر اسلامی کردن علوم

ممکن است توصیه‌های محققان به عنوان توصیف واقعیت و مخالفت با آنها، مخالفت با آنچه هست، تلقی گردد. این در حالی است که در توصیف محض، دستور و توصیه وجود ندارد و اساساً فرایند شکل‌گیری توصیه با فرایند توصیف متفاوت است.

چیزی که محقق در بخش توصیف واقعیت به معنای توصیف «آنچه هست» و «چرا هست» دنبال می‌کند چیزی جز جداسازی واقعیت از غیر آن نیست و در این مرحله، جایی برای تأثیر ارزش‌ها و گرایش‌های دینی و فرهنگی وجود ندارد. از این رو، در مقام کشف واقعیت، گرایش‌های ارزشی، دینی و فرهنگی نباید در روند کار محقق دخالت کند. اگر محقق بخواهد واقعیت را آنچنان‌که هست توصیف کند باید بدون در نظر گرفتن آنچه وجود آن را برای سعادت انسان بایسته یا نبود آن را شایسته می‌داند، به واقعیت بنگرد و آن را توصیف کند. علامه در بحث هستی‌شناسی فلسفی، که در حقیقت توصیف هستی است، می‌گوید: آنها که راه پر پیچ و خم فلسفه را پیموده‌اند، می‌دانند که بحث صحیح و اساسی در مباحث فلسفی، هنگامی می‌تواند نتیجه‌بخش باشد که انسان همهٔ معلومات و اطلاعاتی را که از راه تقلید به دست آورده است دور بریزد و خود را از همهٔ مطالبی که از راه‌های گوناگون تحت تأثیر آداب و رسوم و تلقینات و عواطف فراگرفته است، تجرید سازد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۰۷).

بدون شک، این راه کار به هستی‌شناسی فلسفی اختصاص ندارد و هر جا ارادهٔ توصیف هستی آن‌گونه که هست، وجود داشته باشد باید به این امر ملتزم بود. این امر به ارزش‌های غلط هم اختصاص ندارد، بلکه شامل هر ارزشی می‌شود.

البته همهٔ علوم انسانی توصیفی مبتنی بر اصولی

به هر حال، در میان تعاریف ارائه‌شده برای علوم انسانی همچون سایر علوم، گاه موضوع علم را ملاک قرار داده‌اند و گاه روش آن را نیز در این امر دخالت داده‌اند. به نظر می‌رسد می‌توان تعریفی را که تا حدی دربرگیرندهٔ همهٔ مسائل قابل طرح در علوم انسانی باشد و ابعاد مختلف مسائل را در نظر گیرد به شکل زیر ارائه داد: علوم انسانی علمی هستند که به مطالعه، تفسیر و کشف قوانین کلی و نیز ارزش‌های مربوط به افعال و انفعالات انسانی (از آن جهت که انسانی‌اند) و نهادهای اجتماعی می‌پردازند.

تفاوت علوم انسانی توصیفی و علوم انسانی دستوری در روش تحقیق

مسائل دنیای علوم انسانی در یک تقسیم‌بندی، به دو دستهٔ کلی تقسیم می‌گردد: یکی مسائل توصیفی و دیگری مسائل دستوری. براین اساس، می‌توان این علوم را به‌طور کلی، در دو دسته جای داد: علوم انسانی توصیفی و علوم انسانی دستوری یا هنجاری. «علوم انسانی توصیفی» علمی است که به توصیف و تحلیل شرایط و پدیده‌های موجود می‌پردازند (مصباح، ۱۳۸۸، ص ۱۳-۱۴)؛ مانند جنبهٔ توصیفی جامعه‌شناسی یا اقتصاد. اما «علوم انسانی دستوری» علمی است که بر اساس اطلاعات به‌دست‌آمده از علوم توصیفی، به صدور دستورالعمل‌ها و توصیه‌هایی برای عمل انسان‌ها اقدام می‌کنند. این دسته را «علوم انسانی دستوری یا هنجاری» می‌نامیم؛ مانند نظام‌های اقتصادی.

آنچه انجام این تقسیم‌بندی را ضروری می‌کند تفاوت روش تحقیق در هر یک از این علوم است. تفکیک نکردن این دو جنبه از علوم انسانی موجب می‌شود تولید و بازتولید دقیق این علوم با موانعی همراه گردد. برای مثال،

روشن است که این نکته روشن‌شناختی در هر جا که اراده توصیف واقعیت وجود داشته باشد، باید کانون توجه قرار گیرد. اما موضوع علوم دستوری رفتار انسان به منظور تعیین تکلیف برای آن است؛ بدین معنا که برخی رفتارها را شایسته و برخی را ناشایست می‌خوانند، و به انجام برخی امر و از انجام برخی نهی می‌کنند و با این کار، رفتار انسانی را ارزش می‌گذارند. در حقیقت، این علوم به دنبال این است که «چه باید کرد» یا «چه چیز شایسته است»، نه «چه هست» و «چرا هست». شکل‌گیری مسائل علوم انسانی دستوری بر دو مقدمه استوار است: یکی تعیین هدف مطلوب از علم دستوری مورد نظر؛ زیرا اساساً این علوم به دنبال تحقق وضعیت بهتر برای زندگی انسان هستند و بر این اساس، ابتدا باید مشخص کنند که وضعیت بهتر کدام است. مقدمه دیگر، گردآوری توصیف‌های لازم و مرتبط با هدف مذکور است؛ زیرا محقق برای توصیه به انسان، باید عوامل و شرایط تحقق وضعیت بهتر را بشناسد. محقق علوم انسانی پس از تعیین اهداف مطلوب این علوم و عوامل و شرایط تحقق این اهداف، به عوامل نزدیک‌کننده توصیه و از عوامل دورکننده نهی می‌نماید و بدین سان، مسائل علوم انسانی دستوری پا به عرصه علوم می‌گذارند. برای مثال، اگر محقق جامعه‌شناسی در تحقیق خویش، به این توصیف رسید که فقر می‌تواند عامل افزایش بزهکاری در جامعه گردد، این امر خودبه‌خود اقتضای توصیه‌ای را ندارد. اما اگر محقق به این نتیجه رسیده باشد که کاهش بزهکاری در جامعه مطلوب است آن‌گاه به مبارزه با فقر توصیه می‌کند و با اعتبار ضرورت و حسن برای آن، می‌گوید: باید با فقر مبارزه کرد، و مبارزه با فقر امری پسندیده است.

نکته‌ای که در این مرحله از این تحقیق باید روشن

موضوعه هستند که یا باید به بدیهیات اولیه بازگردند یا در علمی دیگر به اثبات رسند، و اگر محققان منطق استفاده از این اصول را رعایت نکنند و این امر آنها را به درکی نادرست از واقع برساند در حقیقت، بنای ساختمان علم خویش را بر بنیانی نادرست قرار داده‌اند، و هرچه پیش روند این خطا در توصیف‌های آنها سرایت می‌کند. اما اگر بنیادهای دانش توصیفی خویش را بر اساس اصول بدیهی، طبق قواعد منطقی و رعایت روش صحیح بنا نهند، با داشتن هر دین، فرهنگ و گرایشی می‌توانند به نتیجه‌ای یکسان دست یابند. گرچه این احتمال وجود دارد که محقق در استفاده از ضوابط علمی دچار خطا شود و به نتیجه‌ای متفاوت از نتیجه دیگران برسد، اما این امر ناشی از گرایش‌ها و ارزش‌های او نیست و با نقد علمی می‌توان خطای او را کشف و اختلاف را رفع کرد. علامه طباطبائی در تبیین این روش برای مقام توصیف واقعیت می‌گوید:

آری، انسان باید همه اینها [علوم تقلیدی و متأثر از آداب، رسوم و گرایش‌ها] را کنار بگذارد و به قضایای بدیهی و مطالب ضروری، که مورد پذیرش همه اذهان بشری است، روی آورد. آن‌گاه مسائل نظری و غیربدیهی را بر اساس تقدم برخی بر برخی دیگر از آنها استنتاج کند و همچنین پیش برود تا به اوج حقایق و معارف برسد. پرواضح است که چنین بحث و کاوشی فلسفی جز با رعایت حق تقدم و اولویت برخی از مسائل بر برخی دیگر، نتیجه‌بخش نمی‌باشد و هرگز بحث فلسفی بدون رعایت این نظم و ترتیب امکان‌پذیر نیست، وگرنه بحث استدلالی به بحث جدلی برمی‌گردد و به جای قضایای بدیهیه براساس اصول موضوعه و امور فرضی استوار می‌گردد (همان).

«ارزش‌های اخلاقی» می‌نامند (مصباح، ۱۳۸۵، ص ۵۹). با این توضیح، روشن می‌گردد از دیدگاه علامه، ارزش‌ها، که تحت تأثیر هدف عام زندگی (سعادت) پا به عرصه اندیشه انسان می‌گذارند، همه اهداف و افعال انسان را جهت می‌بخشند.

با این وصف، روشن می‌شود که ارزش‌ها نقشی مستقیم در تعیین اهداف علوم انسانی دستوری به عنوان جزئی از اهداف زندگی انسان ایفا می‌کنند و به تبع آن، به مسائل علوم انسانی دستوری جهت می‌دهند؛ زیرا بدون شک، انسان پس از تعیین هدف اصلی (سعادت)، درمی‌یابد که رسیدن به آن مقصد، نیازمند مقدماتی است و برای نیل به آن هدف اصلی، باید تمامی آن مقدمات را یکی پس از دیگری کسب کند. از این رو، انسان بر اساس ارزش‌های عام خویش، نقاطی را هدف‌گذاری می‌کند که آن نقاط را مقدمه رسیدن به هدف اصلی تشخیص می‌دهد. بنابراین، ارزش‌های عام، که خود برخاسته از هدف اصلی هستند، اهداف دیگری را برای افعال اختیاری انسان ترسیم می‌کنند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۲۲). براین اساس، علوم انسانی دستوری که درصدد توصیه‌هایی به انسان برای انجام اعمالی اختیاری هستند ابتدا هدفی را تعیین می‌کنند که به طور مستقیم متأثر از ارزش‌های محقق هستند.

علامه طباطبائی در خصوص تأثیر ارزش‌های اندیشمندان در تعیین اهداف علوم انسانی دستوری و جهت‌دهی به این علوم می‌نویسد: «الاجتماع الإسلامی شعاره الوحید هو اتباع الحق فی النظر و العمل، و الاجتماع المدنی الحاضر شعاره اتباع ما یراه و یریده الأكثر و هذان الشعاران یوجبان اختلاف الغایة فی المجتمع المتکون فغایة الاجتماع الإسلامی السعادة الحقیقیة

گردد این است که اهداف مطلوب در علوم انسانی دستوری، یعنی گام اول در شکل‌گیری مسائل علوم انسانی دستوری، بر چه اساس مشخص می‌گردد؟ در اینجا، لازم است با نگاهی انسان‌شناختی به این مسئله، پاسخ دهیم که از دیدگاه علامه، انسان بر اساس چه سازوکاری اهداف خویش را تعیین می‌کند؟ در پاسخ به این پرسش، باید گفت: علامه معتقد است: انسان خواهان زندگی سعادت‌مندانه است و بر اساس نقطه‌ای که رسیدن به آن را سعادت خویش می‌داند، برای خود الزامات و قوانینی وضع می‌کند که این الزامات و قوانین بر تمام اهداف و افعال وی سایه افکننده، آنها را تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد. ایشان در این زمینه می‌گوید: «اعمالی که انسان در مسیر زندگی انجام می‌دهد تحت نظامی است که از آن تخطی نمی‌کند و در حقیقت، از یک نقطه مشخصی سرچشمه می‌گیرد و آن این است که انسان می‌خواهد یک زندگی سعادت‌مندانه داشته باشد که در آن، تا می‌تواند کامروا بوده، به خواسته و آرزوهای خود برسد و به عبارت دیگر، تا می‌تواند نیازمندی‌های خود را از جهت بقای وجود به‌طور کامل‌تری رفع نماید و از اینجاست که انسان پیوسته اعمال خود را به مقررات و قوانینی که به دلخواه خود وضع کرده یا از دیگران پذیرفته تطبیق می‌کند و روش معینی در زندگی خود اتخاذ می‌نماید... قوانین و مقررات نام‌برده که بر زندگی انسان حکومت می‌کند بر یک اعتقاد اساسی استوارند و انسان در زندگی خود، به آن تکیه داده است و آن تصویری است که انسان از جهان هستی که خود نیز جزئی از آن است دارد» (طباطبائی، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۶).

این قوانین عام را، که افعال اختیاری انسان را نسبت به عام‌ترین هدف زندگی ارزیابی می‌کنند، در اصطلاح،

علامه طباطبائی می‌فرماید: «فالأشياء - و من جملتها الإنسان - إنما تهتدي في وجودها و حياتها إلى ما خلقت له و جهزت بما يكفيه و يصلح له من الخلقه و الحياة القيمة بسعادة الإنسان هي التي تنطبق أعمالها على الخلقه و الفطرة انطباقاً تاماً و تنتهي وظائفها و تكاليفها إلى الطبيعة انتهاء صحيحاً» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۷۴).

اما مسئله اینجاست که انسان خود به تنهایی قادر به انجام چنین انطباقی جامع نیست. علت این ناتوانی از دیدگاه علامه این است که قوه‌ای که ارزش‌ها را در اختیار انسان می‌گذارد عقل عملی است، و عقل عملی احکام خود را بر اساس احساسات باطنی صادر می‌کند. احساساتی که در آغاز وجود انسان، بالفعل موجود و در حقیقت، همان قوای شهوی و غضبی است. اما قوه ناطق قدسی انسان، که سعادت حقیقی انسان را درک می‌کند، در آغاز وجود انسان، بالقوه است و فعلیت قوای شهوی و غضبی در ابتدای امر، این اجازه را به آن نمی‌دهد که فعلیت یابد، و اگر این امر ادامه یابد حرکت تکاملی انسان تنها در بعد حیوانی پیش خواهد رفت و نتیجه آن چیزی جز توحش نخواهد شد. بنابراین، انسان علاوه بر ابزاری که برای رسیدن به سعادت در خدمت دارد، نیازمند دستورالعملی از ناحیه خدای عالم، حکیم و مهربان است که علم، حکمت و مهر او هیچ نقصی ندارد و از هر حیث، واجب‌الوجود و تام‌الافاضه است، تا با عمل به این دستورالعمل تضمین شده، در فعلیت بخشی به استعدادهای خویش موفق گردد و بتواند به نهایت کمالی برسد که استعداد رسیدن به آن را دارد. نشانه این نیازمندی اختلاف فراوانی است که انسان‌ها در ارزش‌ها و اعتباریات یا - دست کم - در تعیین مصادیق و افعال مربوط به آنها دارند. در حقیقت، ادراکات عملی انسان‌ها خود

العقلية؛ بمعنى أن يأخذ الإنسان بالاعتدال في مقتضيات قواه فيعطى للجسم مشتهياته مقدار ما لا يعوقه عن معرفة الله من طريق العبودية، بل يكون مقدمة توصل اليها و فيه سعادة الإنسان بسعادة جميع قواه و هي الراحة الكبرى (و إن كنا لا ندرکها اليوم حق الإدراک لاختلال التربية الإسلامية فينا)... و أما غاية الاجتماع المدني الحاضر فهي التمتع من المادة» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۱۰۱).

نیاز علوم انسانی دستوری به ارزش‌های دین حق

علامه طباطبائی عامل اساسی در شکل‌گیری ارزش‌ها را نیازهای انسان می‌داند و ارزش‌ها را واسطه‌ای برای انجام اعمالی که تأمین‌کننده این نیازها هستند (همان، ج ۱۶، ص ۱۷۸؛ طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۱۶). از این رو، ایشان معتقد است: زندگی سعادت‌مندانانه برای انسان هنگامی شکل می‌گیرد که اعمال حیاتی او انطباقی تام و کامل با همه نیازهای طبیعی و فطری او داشته باشد، به گونه‌ای که با تولید ارزش‌هایی فراگیر و انجام اعمالی متناسب با همه خواسته‌های فطری او، تمام ابعاد وجودی وی در مسیر تکامل قرار گیرد، نه انطباقی ناقص که ارزش‌ها و اعمال او تنها بر برخی خواسته‌های فطری او منطبق گردد؛ زیرا هر ارزشی انجام عملی خاص را می‌طلبد و هر عملی اثری خاص در نفس انسان می‌گذارد، و این اثر، یا همسنگ با تکامل و سعادت اوست یا مایه شقاوت او. بنابراین، سعادت یا شقاوت انسان وابسته به آثاری است که اعمال او در وجود او به جای می‌گذارند، و اعمال انسان وابسته به ارزش‌های اوست، و اگر برای جزئی از طبیعت او عمل مناسبی انجام نگیرد که تکامل بخش آن جزء باشد، انسان نمی‌تواند به غایت خلقت خویش دست یابد.

امکان را برای او فراهم می‌سازد و تنها خداوند حق تشریح و تعیین ارزش‌ها را دارد، پس فایده فطرت انسان و ادراکات عقل عملی او چیست؟ و چه لزومی دارد که گفته شود: تشریح باید بر اساس تکوین صورت گیرد؟

علامه طباطبائی در پاسخ به این پرسش می‌گوید: «ما قدمناه فی بیان ما للفطرة من الارتباط بسعادة الإنسان و کماله یکفی فی حل هذه الشبهة. فإن السعادة و الکمال الذی تجلبه النبوة إلى الإنسان لیس أمراً خارجاً عن هذا النوع و لا غریبا عن الفطرة. فإن الفطرة هی التي تهتدی إليه، لکن هذا الاهداء لا یتّم لها بالفعل وحدها من غیر معین یعینها علی ذلك» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۵۱-۱۵۲).

شاید بتوان کلام علامه را این‌گونه توضیح داد که به هر حال، تکامل تدریجی طبیعت مستکمل به معنای فعلیت یافتن آن چیزی است که در درون آن طبیعت است و معنا ندارد کمالی بیابد که به تکوین او ارتباطی نداشته باشد و ابزاری هم که انسان بدان‌ها مجهز گشته است مسیری را به او نشان می‌دهد که او را به هدف تکوینی نهایی او خواهد رساند و مسلماً بدون این فطرت و امر تکوینی درونی، تکامل معنا ندارد. اما این ابزار برای نشان دادن مسیر دقیق کفایت نمی‌کند و بدین‌روی، انسان نیازمند هدایتی الهی است؛ زیرا این احساسات درونی، که منشأ ادراکات عملی هستند، با یکدیگر تراحم پیدا می‌کنند و انسان نیازمند تعیین اولویت در میان نیازهای خویش است و گاه پاسخ‌گویی بیش از حد به احساسی درونی موجب سرکوب احساساتی دیگر در انسان می‌گردد، و بدین‌روی، انسان نیازمند تعیین حدود پاسخ‌گویی به احساسات خویش می‌گردد. برای مثال، وجود تکوینی دستگاه تناسلی و میل جنسی در انسان، نشان از ضرورت پاسخ‌گویی به این میل دارد و به یقین، طبیعت انسان از این

عامل اختلاف بین انسان‌ها در تعیین مصداق سعادت و راه رسیدن به آن شده است (همان، ج ۲، ص ۱۴۸). بنابراین، تنها کسی که می‌تواند وظیفه انسان را تعیین کند خدای متعال است؛ زیرا - چنان‌که بیان شد - تنها ارزش‌های مفید برای زندگی انسان، ارزش‌هایی است که از راه آفرینش برای او تعیین شده باشد؛ بدین معنا که علل و عوامل بیرونی و درونی، انسان را به انجام آن دعوت کند، و این بدان معناست که خالق هستی آنها را خواسته باشد؛ زیرا مقصود از اینکه «خدای متعال چیزی را می‌خواهد» این است که علل و شرایط به وجود آمدن آن را آفریده باشد. البته خدای متعال گاه علل و شرایط را به گونه‌ای فراهم ساخته است که پیدایش جبری چیزی را ایجاد می‌کند؛ مانند حوادث طبیعی که در این صورت، خواست خدای متعال را خواست تکوینی می‌نامند، و گاه علل و شرایط به گونه‌ای است که اقتضا می‌کند انسان با اعمال اختیاری خود، آن خواست را محقق سازد؛ مانند خوردن و نوشیدن که در این صورت، خواست الهی را خواست تشریحی می‌گوییم (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۰). حاصل سخن اینکه خالق تکوین، خدای عالم، حکیم، مهربان و تام‌الافاضه است و اوست که همه موجودات را با علم، حکمت و قدرت بی‌نهایت خویش خلق کرده و برای هر یک هدفی را مشخص ساخته و به سوی آن هدف فراخوانده است و از این‌رو، تنها توصیه‌های او می‌تواند تمام استعدادهای انسان را فعلیت ببخشد و او را به هدف نهایی، که همان سعادت حقیقی اوست، برساند.

ممکن است گفته شود: اگر دستگاه تکوین و فطرت انسان به تنهایی نمی‌تواند ارزش‌هایی وضع کند که زمینه سعادت او را فراهم سازد و تنها ارزش‌های الهی این

جهت‌دهنده و گاه تعیین‌کننده مسائل این علوم هستند، برای داشتن علوم انسانی دستوری سعادت‌بخش، باید مبنای ارزشی جامع‌نگر و کاملی داشت تا حاصل علوم انسانی دستوری توصیه‌هایی مطمئن برای رسیدن به وضعیت بهتر گردد. بنابراین، از دیدگاه ایشان، برای چنین علومی، چاره‌ای از ارزش‌های دین حق نیست و تنها در پرتو بهره‌گیری از ارزش‌های دین حق است که می‌توان به این مهم دست یافت. بنابراین، یک راهبرد اساسی در تولید علوم انسانی اسلامی تفکیک جنبه‌های توصیفی و دستوری این علوم و بازسازی جنبه‌های دستوری این علوم بر اساس ارزش‌های دین حق است. در این تحقیق، روش استنباط مسائل علوم انسانی دستوری را از دیدگاه عالمی نمونه و نمونه‌هایی از استنباط‌های وی را بررسی خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که علامه چگونه با لحاظ آموزه‌های ارزشی دین، مسائل علوم انسانی دستوری را استنباط می‌کند.

روش استنباط مسائل علوم انسانی دستوری از آموزه‌های ارزشی دین

در تبیین تفاوت روش تحقیق علوم انسانی توصیفی با علوم انسانی دستوری گفتیم: شکل‌گیری مسائل علوم انسانی دستوری بر دو مقدمه استوار است: یکی تعیین هدف مطلوب از علم دستوری موردنظر، و دیگری گردآوری توصیه‌های لازم و مرتبط با هدف مذکور. محقق علوم انسانی پس از تعیین اهداف مطلوب این علوم و عوامل و شرایط تحقق این اهداف، به عوامل نزدیک‌کننده توصیه، و از عوامل دورکننده نهی می‌کند و بدین‌سان، مسائل علوم انسانی دستوری شکل می‌گیرد. در این بخش، نشان خواهیم داد که علامه طباطبائی این الگو را با لحاظ آموزه‌های ارزشی دین اجرا می‌کند؛ زیرا در تولید علوم

مسیر هدفی تکوینی را دنبال می‌کند. اما به قطع، پاسخ‌گویی به این احساس، مرزی و کیفیتی خاص می‌طلبد تا هدف طبیعت به درستی تأمین گردد و نبود چنین حدی موجب غفلت انسان از سایر نیازهای خویش و تأمین نکردن آنها می‌گردد و از هدف نهایی خویش بازمی‌ماند. همچنین گاه عقل عملی انسان ارزشی کلی را تشخیص می‌دهد، ولی ممکن است انسان در تشخیص مصداق آن به خطا رود. برای مثال، عقل عملی به ضرورت تحقق عدالت و مبارزه با ظلم حکم می‌کند، اما می‌بینیم عده‌ای حجاب را و عده‌ای دیگر بی‌حجابی را برای زن مصداق ظلم تشخیص می‌دهند.

بنابراین، می‌توان گفت: فطرت انسان نیازهای خویش را تشخیص می‌دهد، اما در تعیین اولویت‌ها، در هنگامه تزاخم و تعیین حد پاسخ‌گویی به احساسات خویش و تعیین مصداق احکام کلی عقل عملی و امثال این امور، نیازمند یاریگری است که از خطا و اشتباه مصون باشد تا مرحله به مرحله، طبیعت او را به سوی کمال نهایی رهنمون سازد. مسلماً برای بیهوده نبودن این امر یاریگر، باید تکوین و طبیعتی وجود داشته باشد که با آن امر یاریگر هماهنگی داشته باشد، وگرنه تکاملی صورت نخواهد گرفت؛ زیرا موضوع منتفی است. حاصل اینکه درباره ارتباط دین و ارزش‌ها از دیدگاه علامه طباطبائی، می‌توان گفت: دین یاریگر ارزش‌های فطری است؛ چنان‌که ایشان می‌فرماید: «اللّٰهُ سبحانه خلق الإنسان علی فطرة سلیمة رکز فیها معرفة ربوبیته و ألهمها فجورها و تقواها و هذه هداية فطرية أولیة، ثم أیدها بالدعوة الدینیة التي قام بها أنبیاءه و رسله» (همان، ج ۱۲، ص ۵۳).

براساس آنچه گفته شد، روشن می‌گردد که چون ارزش‌ها عامل تعیین‌کننده اهداف علوم انسانی دستوری و

انسانی دستوری، چاره‌ای از داشتن مبنایی ارزش‌شناختی نیست و - چنان‌که گذشت - ایشان تنها ارزش‌های دین حق را جامع‌نگر و مفید برای این مقام می‌داند.

الف. مراحل استنباط مسائل علوم انسانی

دستوری

علامه طباطبائی در جای‌جای آثار خویش، مسائل علوم انسانی دستوری را با الگوی پیش‌گفته تبیین می‌کند و با برشمردن امتیازات مبانی آموزه‌های ارزشی دین نسبت به مبانی آموزه‌های ارزشی نظام‌های دیگر برتری آموزه‌های ارزشی دین را تشریح، و اگر مسئله‌ای در علوم انسانی دستوری آمده باشد که در میان آموزه‌های ارزشی دین به آن تصریح نشده باشد، با تبیین مبانی دینی آن مسئله، پاسخ دینی آن را استنباط می‌کند. براین‌اساس، می‌توان روش استنباط مسائل علوم دستوری را از دیدگاه ایشان در سه مرحله پیگیری کرد:

۱. بیان مباحث توصیفی لازم همراه با تبیین مبنایی: بی‌شک، هدف از تکوین علوم انسانی دستوری یافتن راه‌حل معضلات فردی و اجتماعی و رسیدن انسان به بالاترین درجه ممکن از خوش‌بختی و سعادت است. اما دستیابی به این هدف، بدون داشتن شناختی صحیح از موضوع این علوم، یعنی انسان، امری است که اگر نگوییم ناممکن، دست‌کم در معرض خطاهای بزرگ است. مبنای هرگونه بحث درباره انسان و پدیده‌های مربوط به او، در حقیقت، نوع نگاه و شناختی است که محقق از انسان و ماهیت او دارد. بنابراین، «انسان‌شناسی» صحیح و واقع‌بینانه گام اول در جهت رسیدن به علوم انسانی صحیح است. اظهارنظر درباره موضوعات و مسائل این علوم، چه در مرحله تصور و چه در مرحله تصدیق، به حل مسائل

انسان‌شناختی وابسته است. این امر اختصاص به انسان‌شناسی ندارد، بلکه درباره علوم دیگری مانند معرفت‌شناسی، منطق و بخش‌هایی از فلسفه، کلام و عرفان نیز صادق است. اگر بخواهیم علوم انسانی را در این زمینه با علوم طبیعی مقایسه کنیم، می‌توانیم بگوییم: این دسته از علوم در ارتباط با دیگر علوم انسانی، در حکم «علوم پایه» اند. براین‌اساس، می‌توان گفت: انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی جزو «مبانی علوم انسانی» هستند (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۸، ص ۱۰۰).

آموزه‌های ارزشی دین، که خود به نوعی مسائل علوم انسانی شناخته می‌شوند، نیز بر اساس مبانی خاصی اعتبار شده‌اند و بر اندیشمندان علوم دینی است که از این مبانی غفلت نورزند و تنها با مراجعه خام به منابع دینی، در صدد کشف راه‌حل معضلات فردی و اجتماعی انسان بر نیایند؛ زیرا با اتخاذ چنین روشی، نمی‌توان راهنمای خوبی برای رساندن انسان به سعادت بود. برای راهنما، تنها دانستن توصیه‌های لازم کافی نیست، بلکه باید از موضوع کار خویش، یعنی انسان نیز اطلاعات کافی داشته باشد. تبیین مبانی توصیه‌های دینی، به‌ویژه انسان‌شناسی، موجب می‌شود محقق با استعدادها، نیازها و نقص‌های انسان آشنا شود و با تبیین این امور برای انسان، راه به فعلیت رساندن استعدادها و برطرف کردن نیازهای او را از میان آموزه‌های دینی به وی معرفی کند. بنابراین، محقق علوم انسانی دینی باید یک چشم به جهان هستی و انسان داشته باشد و چشمی دیگر به ارزش‌های دینی، تا با تبیین نیازهای انسان، بتواند راه‌حل‌های مناسب حال او را از میان ارزش‌های دینی تشخیص داده، به وی معرفی کند.

یکی از عوامل مهم در تأثیرگذاری شگرف آثار علامه طباطبائی برای حل معضلات بزرگ انسانی عصر حاضر،

کس از سعادت دارد. بنابراین، انسان‌ها در این حقیقت، که هدف اصلی سعادت است، با یکدیگر اختلاف ندارند، بلکه تشخیص اینکه مصداق سعادت چیست آنها را از یکدیگر جدا می‌کند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۵). هر انسانی بر اساس سعادت‌تی که برای خویش در نظر گرفته است تحصیل اهدافی را برای خود لازم می‌داند که گمان می‌کند مقدمه رسیدن به آن هدف اصلی هستند (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۲۲). این مقدمات اهداف تبعی او را شکل می‌دهند.

محقق علوم انسانی نیز قطعاً سعادت‌تی برای انسان در نظر گرفته است و بر اساس آن، اهدافی تبعی را ترسیم می‌نماید. این اهداف اصلی و تبعی هستند که نقش مستقیم در شکل‌گیری توصیه‌های محقق علوم انسانی دارند.

یکی از اساسی‌ترین کارهایی که علامه طباطبائی در سیر استنباط مسائل علوم انسانی انجام می‌دهد تبیین یا - دست‌کم - در نظر داشتن سعادت حقیقی انسان و ارزش‌گذاری سایر اهداف بر اساس این هدف است. از دیدگاه ایشان، ملاک حقیقی سعادت انسان در میزان قرب به خدا، و شقاوت وی در میزان دوری از خداست و سایر اهداف باید بر اساس این حقیقت، ارزش‌گذاری شود. علامه در این باره می‌نویسد: «فلانسان قرب و بعد من الله سبحانه، هما الملائکان فی سعاده و شقاوته الدائمین و لصلاح اجتماعه المدنی فی الدنيا» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۲۹۹؛ ج ۴، ص ۹۷).

۳. **تنظیم پاسخ مسئله:** به‌طور کلی، علامه طباطبائی معتقد است: فطرت و آفرینش باید مبنای هر دستورالعملی قرار گیرد و بذر تشریح باید در زمین تکوین جوانه بزند و بر این باور است که آموزه‌های ارزشی دین چنین‌الگویی را اتخاذ کرده است (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۶۳) که تبیین آن

توجه ایشان به مبانی آموزه‌های دین، به‌ویژه مبانی انسان‌شناختی، است. با مراجعه به آثار ایشان، به‌روشنی می‌توان دریافت که ایشان پس از طرح مسائل مهم انسانی، برای یافتن پاسخ آنها، ابتدا به تشریح مبانی آن مسئله همت می‌گمارد و با تلاش برای تبیین شناختی صحیح از مبانی آن مسئله به همراه بیان مسائل علوم انسانی توصیفی مربوط، روشن می‌سازد که توصیه‌ها و ارزش‌های دینی بهترین پاسخ برای آن مسئله هستند. اتخاذ چنین روشی موجب می‌گردد بسیار منطقی‌تر و حتی بسیار آسان‌تر به امر تربیت دینی، که هدف ارزش‌های دینی است، دست یابد. هنگامی که نیازها و معضلات انسان با بهره‌گیری از مبانی صحیح تبیین گردد، به روشنی می‌توان به پاسخ آن از میان آموزه‌های ارزشی دین دست یافت و آن را به جامعه بشری ارائه نمود. دریافت چنین دستورالعملی با چنان پوشانده‌ای، معمولاً برای انسان بسیار گواراست. این نکته‌ای است که می‌توان یکی از رازهای موفقیت آثار علامه طباطبائی را در پرتو آن به نظاره نشست.

۲. **تبیین هدف اصلی و اهداف تبعی:** مقصود از «هدف اصلی» هدفی است که مطلوبیت آن برای انسان وابسته به چیز دیگری نباشد و به خاطر چیز دیگری آن را نخواهد، بلکه خود آن موضوع برای او ارزشمند باشد. در حقیقت، این همان سعادت‌تی است که انسان برای خود تصور می‌کند. در برابر، برخی اهداف، به‌خودی‌خود مطلوب نیستند، بلکه بدین سبب مطلوب‌اند که مقدمه برای رسیدن به مطلوب دیگری هستند. این اهداف را تبعی می‌گوییم.

علامه طباطبائی معتقد است: اعمال انسان در مسیر زندگی از یک نقطه مشخص سرچشمه می‌گیرد و آن سعادت‌طلبی انسان است. آنچه که مسیر انسان‌ها را در رسیدن به سعادت متفاوت می‌کند تصویری است که هر

دستورات آنان نداشته‌اند. اما این افراد ضعیف دل‌های خود را از کینه و دشمنی نسبت به افراد قوی پر می‌کرده و به امید یافتن فرصت منتظر می‌مانده‌اند. این سنت با حیات بشر همراه بوده است؛ سنتی که با اشرافیت شروع، و به تشکیل حکومت‌های پادشاهی و امپراتوری منتهی می‌شده است.

تا اینکه نوع بشر موفق شد با نهضت‌های پی در پی، بر این بنای غلط غلبه کند و زمامداران حکومت را ملزم کند از دستورالعمل‌ها و قوانینی تبعیت کنند که بر اساس مصلحت جامعه و سعادت آن وضع شده است. بدین روی، عمدتاً حکومت‌های استبدادی و پادشاهی، که بر اساس خواست‌های بی‌پایه شکل می‌گرفت، به ظاهر برچیده شد. اما این درخت فساد ریشه‌های خود را در زمینی دیگر قرار داد و به رشد خویش ادامه داد و گرچه شکل ظاهری آن عوض شد، اما میوه آن همان میوه بود، و آن عبارت بود از: تمایز اوصاف افراد جامعه به خاطر اختلاف فاحش ثروت، به گونه‌ای که اموال نزد گروهی متراکم شد و ظرف گروهی دیگر تهی ماند. با این اختلاف ثروت، دیگر طبقه اشراف و ثروتمندان نمی‌توانند از این امر خودداری کنند که با ثروت خویش در تمامی شئون زندگی اجتماعی نفوذ کنند، و طبقه مسکینان و فقیران هم چاره‌ای نمی‌بینند جز اینکه برای مبارزه با طبقه اشراف قیام کنند و در برابر ظلم آنها مقاومت نمایند.

از نتایج برخورد این دو طبقه، تولد نظام اشتراکی بود که ادعا داشت همه در امکانات حیاتی شریک‌اند و باید مالکیت خصوصی ملغا و نظام سرمایه‌داری ابطال گردد و هر یک از آحاد جامعه تنها می‌تواند از چیزی بهره‌گیرد که با تلاش فردی و توانایی‌های شخصی خویش آن را کسب کرده است تا با این روش، ریشه اختلاف طبقاتی در ثروت و دارایی از بین برود (ر.ک: همان، ج ۴، ص ۳۳۹-۳۴۰).

گذشت. علامه در برخورد با مسائل علوم انسانی دستوری، تلاش دارد با توجه به این راهبرد و پس از شکل‌گیری دو مقدمه پیش‌گفته، پاسخ خویش به مسائل علوم انسانی دستوری را تنظیم کند و ارائه دهد.

ب. ذکر نمونه

در ادامه، با بررسی برخی مثال‌ها، از مسائل علوم انسانی دستوری که در آثار علامه آمده است، چگونگی روش ایشان را به صورت مصداقی پی می‌گیریم:

۱. **راه‌کار کاهش فاصله طبقاتی:** فاصله طبقاتی به معنای اختلاف فاحش افراد جامعه در برخورداری از مزایای مادی، امری مذموم است و مبارزه با این پدیده و تلاش برای برقراری عدالت، امری ضروری است. در ادامه، روش علامه را برای استنباط پاسخ این مسئله بررسی می‌کنیم:

الف. اشاره به ریشه‌های تکوینی مسئله: علامه طباطبائی برای تبیین راه‌حل این معضل از دیدگاه اسلام، ابتدا به ریشه تکوینی این موضوع اشاره کرده، خاطر نشان می‌کند که اختلاف استعدادها و فردی انسان‌ها در به دست آوردن مزایای زندگی، امری است که ریشه در طبیعت و تکوین عالم دارد و چیزی نیست که بتوان آن را از میان برد یا از تأثیر آن در فاصله درجات زندگی جلوگیری کرد. ایشان با بیان این مبنای هستی‌شناختی برای استنباط راه‌کار کاهش و کنترل این معضل، اولین گام را برمی‌دارد و در ادامه، پیشینه‌ای از مسئله بیان می‌کند.

ب. پیشینه مسئله: از قدیمی‌ترین زمان‌ها، که تاریخ به ما نشان می‌دهد، تاکنون این مشکل وجود داشته است که افراد قوی، افراد ناتوان را برده خویش می‌ساخته و در راه رسیدن به خواسته‌ها و هوا و هوس‌های خود، آنان را به خدمت می‌گرفته‌اند و ناتوانان هم چاره‌ای جز اطاعت از

در روش مخالفان آنها و تبلیغ آن مفاسد، مانع هجوم فساد به روش آنان نمی‌گردید. از سوی دیگر، وضع مالیات سنگین بر سرمایه‌داران فساد را ریشه کن نمی‌سازد؛ زیرا ورود مالیات‌ها به بیت‌المال مانع فساد و ظلم ثروتمندان نمی‌شود. این از آن‌روست که کسانی که قصد فساد و ظلم دارند مقاصد خویش را از راه تسلط بر اموال بیت‌المال دنبال می‌کنند. فساد ناشی از ثروت تنها به سبب مالکیت نیست و می‌تواند از راه تسلط بر ثروت هم ایجاد شود. بنابراین، هیچ‌یک از این روش‌ها نمی‌تواند مانع شکل‌گیری اختلاف طبقاتی و فساد ناشی از آن شود (ر.ک: همان).

علامه طباطبائی در ادامه، به نقد مبانی این نظام‌های بشری و هدفی می‌پردازد که آنان را به سوی اعتبار ارزش‌هایی مادی سوق داده و به اتخاذ چنین روش‌هایی واداشته است. ایشان معتقد است: به نتیجه نرسیدن چاره‌جویی‌های نظام‌های بشری به سبب هدفی است که این نظام‌ها برای انسان و جامعه انسانی تعریف کرده‌اند. آنان غایت زندگی را تنها بهره‌مندی از زندگی مادی می‌دانند و این هدف، قطب‌نمایی است که بشر را به سوی قطب فساد هدایت می‌کند و هر نظامی چنین قطب‌نمایی برگزیند جز به سوی فساد راهنمایی نخواهد شد (ر.ک: همان).

ه. راه‌کار اسلام برای کاهش فاصله طبقاتی و دفع فسادهای آن: علامه پس از توصیف عوامل تکوینی و انسانی فاصله طبقاتی و بیان و نقد مبانی و راه‌کارهای نظام‌های دیگر، به تبیین راه‌کار حل مسئله با استفاده از آموزه‌های ارزشی دین حق می‌پردازد و برای تبیین جایگاه ارزش‌های دینی در این مسئله، مبانی و هدفی را شرح می‌دهد که دین در این ارزش‌ها لحاظ کرده است. ایشان بر آن است که اسلام برای خشکاندن کشتزار این فساد، از یک‌سو، مردم را در تمام آنچه فطرت انسانی

ج. نقد راه‌کار نظام اشتراکی: سخن علامه در نقد نظام اشتراکی آن است که این نظام پیامدی فاسد دارد که در نظام سرمایه‌داری کمتر مشاهده می‌شود و آن عبارت است از: نابودی آزادی اراده فرد و سلب اختیار از او. به طور مسلم، چنین امری با طبیعت و آفرینش انسان سازگاری ندارد و روشی که با عالم تکوین ناسازگار باشد هرگز نمی‌تواند ادامه حیات دهد.

علاوه بر این، با چنین، روشی باز ریشه فساد به حال خود باقی می‌ماند؛ زیرا طبیعت انسان به گونه‌ای است که انگیزه او تنها هنگامی برای انجام یک عمل برانگیخته می‌شود که در آن عمل امکان دست یافتن به امتیاز و پیشرفتی را ببیند و به کسب تقدم و افتخاری امید داشته باشد. ولی با ملغای کردن امتیازات، انگیزه انسان برای تلاش از بین می‌رود و این امر موجب هلاکت انسانیت می‌گردد.

چاره‌ای که نظام اشتراکی برای این مشکل اندیشید این بود که امتیازاتی تشریفاتی و غیرمادی را جایگزین امتیازات مادی کرد. اما این راه‌حل هم همان مشکل نظام سرمایه‌داری را به گونه‌ای دیگر دامن زد؛ زیرا افراد جامعه یا این امتیازهای تشریفاتی را بی‌ارزش می‌دانستند که در این صورت، برای کسب آن تلاشی نمی‌کردند، یا آنها را ارزشمند می‌دانستند که در این صورت، همان مشکل فاصله طبقاتی را به گونه‌ای دیگر (تمایز در برخورداری از این امتیازات) به دنبال می‌آورد (ر.ک: همان، ص ۳۴۰).

د. نقد راه‌کار نظام دموکراسی: نظام دموکراسی برای دفع فساد که دامنگیر او شده بود چاره را در این دید که از یک‌سو، تبلیغات منفی علیه نظام اشتراکی را توسعه دهد، و از سوی دیگر، مالیات‌هایی سنگین بر درآمدهای صاحبان سرمایه وضع کند.

اما این راه‌حل هم سودی نداشت؛ زیرا سرایت فساد

مصداق آن است. اسلام با معرفی مصداق حقیقی سعادت به انسان، و ارائه ارزش‌هایی بر اساس آن، رفتارهای او را سامان می‌بخشد (ر.ک: همان، ج ۴، ص ۳۴۱).

۲. حرمت احتکار نقدینگی: یکی از ارزش‌های دینی حرمت احتکار نقدینگی (مجموع اسکناس و مسکوکات) و عدم انفاق آن در مسیرهایی است که خدای متعال واجب کرده است. نهی از احتکار نقدینگی یکی از مسائل علوم انسانی دستوری (نظام اقتصادی) است که در ارزش‌های دین حق هم آمده است. قرآن کریم به صراحت، به کسانی که نقدینگی را احتکار کرده، از انفاق آن در راه خدا خودداری می‌کنند و عده‌ی عذابی سخت داده و بدین وسیله، انسان‌ها را از این عمل برحذر داشته است (ر.ک: توبه: ۳۴). علامه برای تبیین مفاسد احتکار نقدینگی و ارزیابی این عمل، ابتدا نقش نقدینگی در اجتماع انسانی را توصیف می‌کند و برای این توصیف، هم از دانش اقتصاد توصیفی و هم از گزاره‌های توصیفی دین استفاده می‌کند و سپس بر اساس هدفی که دین در جامعه دنبال می‌کند - که هدفی تبعی و متأثر از سعادت است که دین برای انسان قایل است - دستورالعمل لازم برای افراد جامعه و حکومت اسلامی را تبیین می‌کند.

الف. نقش نقدینگی در جامعه: علامه طباطبائی برای تبیین نقش نقدینگی در جامعه، ابتدا با بیان نکته‌ای جامعه‌شناختی نقش مبادلات مالی و عملی را در شکل‌گیری و پایداری جامعه بیان کرده، سپس با بیان پیشینه‌ای از سیر تکاملی مبادلات مالی و عملی انسان‌ها در جامعه، مصالح به جریان افتادن نقدینگی و مفاسد راکد شدن آن در جامعه را تبیین می‌کند.

علامه معتقد است: طبیعت انسان او را به سوی تشکیل زندگی اجتماعی سوق می‌دهد و انسان بر این اساس، اجتماعی زندگی می‌کند. اما پایداری این نوع از

به سوی آن هدایت می‌کند آزاد گذاشته، و از سوی دیگر، تلاش دارد با بالا بردن سطح زندگی فقرا و پایین آوردن سطح زندگی اشراف، این دو طبقه را به یکدیگر نزدیک کند. اما برای بالا بردن سطح زندگی فقرا، مالیات‌ها و چیزهایی مانند آن را وضع کرده و برای پایین آوردن سطح زندگی متمولان، آنان را از اسراف، تبذیر، و تظاهر به آنچه که آنان را از اعتدال خارج می‌کند، منع کرده است.

هر دستورالعملی بر اساس هدفی و به منظور رسیدن به آن هدف صادر می‌شود. علامه طباطبائی برای تبیین آموزه‌های ارزشی دین، که به منظور مقابله با تبعیض و فاصله طبقاتی صادر شده است، به تبیین هدفی می‌پردازد که بر اساس ارزشمند دانستن آن هدف، این ارزش‌ها صادر شده است. ایشان معتقد است: اسلام به جای اهداف مادی، تلاش دارد سعادت حقیقی انسان‌ها را به آنان معرفی نماید که همانا قرب به خدای متعال است. از این رو، با تغییر هدفی پست به هدفی عالی و لذتی پایان‌ناپذیر، به انسان‌ها می‌آموزد که ملاک برتری انسان‌ها بر یکدیگر برتری‌های مالی و رفاهی نیست و تنها تقوا معیار برتری است که وسیله کسب آن هدف عالی است و دین حق این اهداف را در قالب آموزه‌هایی همچون آیات ذیل بیان نموده است: «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء: ۳۲)؛ «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳)؛ «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ» (ذاریات: ۵۰).

اثر این هدف آن است که ارزش‌های انسان‌هایی که آن را بپذیرند، تغییر می‌کند و تنها به اسباب حقیقی و واقعی سعادت اعتنا می‌ورزند، بدون اینکه در به دست آوردن نیازمندی‌های زندگی خویش دچار بطالت شوند یا نسبت به تحصیل سعادت تنبلی بورزند. در حقیقت، همه انسان‌ها به دنبال سعادت هستند و اختلاف آنها تنها در

اجناس قرار دادند. بدین سبب، آن اجناس محور مبادلات بازار گشت، و این شیوه هنوز هم در بین برخی از جوامع کوچک روستایی و قبیله‌های بدوی رایج است.

این روش ادامه داشت تا اینکه افراد جامعه به برخی فلزات مانند طلا، نقره، مس، و مانند آنها دست یافتند. از آن پس، آنها را اصلی قرار دادند که قیمت سایر اجناس به آن باز می‌گشت و مقیاسی واحد قرار دادند که اجناس دیگر با آن مقایسه می‌شد. از این رو، این فلزات نقدینه‌هایی شدند که به خودی خود، ارزشمند بودند و ارزش سایر اجناس به آنها وابسته شد.

پس از این، جامعه به اینجا رسید که طلا رتبه اول، و نقره رتبه بعد آن و بقیه در رتبه‌های بعد قرار گرفتند، و با تمامی آنها سکه‌های سلطنتی و دولتی زده شد و به این صورت، دینار، درهم، و فلس رواج یافت. چیزی نگذشت که سکه طلا و نقره اصل در قیمت شدند، به گونه‌ای که تمام چیزها به وسیله آن دو، ارزش‌گذاری می‌شد، و مال یا عمل هر انسانی با آن دو قیاس می‌گردید و برطرف کردن تمام نیازهای زندگی در آن دو تمرکز یافت، و آن دو ملاک ثروت و دارایی شدند و کار به جایی رسید که گویی حیات جامعه به آنها وابسته شد، به گونه‌ای که با کمترین اختلال در امر آن دو، حیات جامعه مختل می‌شد و هنگامی که آنها در بازار معاملات در جریان بودند معاملات جریان می‌یافت و اگر آن دو متوقف می‌شدند معاملات متوقف می‌گردید.

امروزه برگه‌های رسمی رایج در بین مردم، مانند ریال، پوند، و دلار، و چک‌ها و سفته‌های منتشر شده وظیفه محول شده به طلا و نقره، یعنی حفظ قیمت کالاها و اعمال انسان‌ها و تشخیص نسبت‌های برخی به برخی دیگر را در جوامع انسانی روشن کرده‌اند. این برگه‌ها

زندگی، وابستگی تمام به مبادلات مالی و عملی افراد اجتماع دارد، به گونه‌ای که اگر چنین مبادلاتی رخ نمی‌داد جامعه انسانی، حتی اندک زمانی هم پایدار نمی‌ماند. بهره‌مندی انسان از اجتماع به این صورت حاصل می‌گردد که افراد جامعه، بخشی از مواد اولیه زمین را می‌گیرند و به اندازه توانشان عملی بر روی آن انجام می‌دهند و از نتیجه آن عمل، به قدری که خود نیاز دارند، برمی‌دارند، باقی مانده را با آن چیزی عوض می‌کنند که بدان احتیاج دارند و در اختیار دیگران است. برای مثال، یک نانوا از نانی که می‌پزد به اندازه احتیاج خود و خانواده‌اش برمی‌دارد و باقی مانده را - مثلاً - با پارچه‌ای عوض می‌کند که در دست نساج است. بنابراین، تمامی فعالیت‌هایی که در اجتماع صورت می‌گیرد تنها خرید، فروش، مبادله و معاوضه است.

از تحقیقاتی که در دانش اقتصاد صورت گرفته است، درمی‌یابیم که انسان‌های اولی در معاملات، تنها عین جنسی را با عین جنس دیگر عوض می‌کرده‌اند و به راه‌های بیشتر توجه نداشته‌اند. البته نسبت اجناس گوناگون به یکدیگر، به واسطه شدت نیاز افراد به یک جنس و عدم شدت نیاز و نیز فراوانی جنس مورد نیاز و کمیاب بودن آن، نزد آنها متفاوت می‌شده است. به همین سبب، هر جنسی که بیشتر مورد نیاز افراد جامعه بوده یا کمتر یافت می‌شده، رغبت افراد جامعه به تحصیل آن بیشتر می‌شده و نسبتش به اجناس دیگر بالا می‌رفته است و هرچه از شدت نیاز افراد به جنسی کاسته می‌شده یا به خاطر فراوانی آن، بی‌ارزش می‌شده، رغبت افراد جامعه به آن کم می‌شده و نسبت آن جنس به اجناس دیگر پایین می‌آمده و این حقیقت پایه و اساس ارزش‌گذاری بوده است.

پس از این، افراد جامعه برخی از اجناس گران‌بها مانند گندم و تخم‌مرغ و نمک را معیار قیمت‌گذاری سایر

ج. استنباط پاسخ مسئله با نظر به ارزش‌های دینی: پس از توصیف‌های گذشته، علامه طباطبائی متذکر می‌شود که مقصود ما از احتکار نقدینگی، نگاه‌داری نقدینگی در محل‌هایی که برای نگاه‌داری آنها اختصاص یافته، نیست؛ زیرا نگاه‌داری اموال نفیس و کالاهای گران‌بها و ممانعت از تلف شدن آنها از واجباتی است که فطرت انسان، او را بدان راهنمایی می‌کند و این عملی است که عقل سلیم آن را نیکو می‌شمارد. بنابراین، وقتی وجوه نقد در مسیر معاملات به جریان می‌افتد امر مطلوبی است و هنگامی که این وجوه برمی‌گردند لازم است که تا جریان بعدی در مخزنی قرار گیرد و از تلف شدن حفظ شوند. مقصود ما از «احتکار نقدینگی و دفینه کردن آن»، این است که آن را از جریان در معاملات بازاری دور کنند و از گردش بیرون کشند که برای اصلاح شأنی از شئون زندگی و تأمین نیازهای ضروری جامعه دایر شده است؛ نیازهایی همچون تغذیه گرسنگان و سیراب کردن تشنگان، پوشاک برهنگان، سود کاسبان، منفعت کارگران، رشد اموال، درمان بیماران، آزادی اسیران، نجات بدهکاران، رفع پریشانی دردمندان، گشایش در کار گرفتاران، فریادرسی بیچارگان، دفاع از مرزهای جامعه، و اصلاح مفاسد اجتماعی. مصادیق این نیازها، چه واجب و موارد مستحب و چه مباح، قابل شمارش نیست که البته در همه آنها، باید مراقب بود که از حد اعتدال به جانب افراط و تفریط، و بخل و تبذیر تعدی نشود.

علامه در خصوص انفاق استحبایی، که یکی از نمونه‌های به جریان انداختن نقدینگی است، اعتقاد دارد: هرچند ترک انفاق استحبایی از حیث شرعی و عقلی گناه و جرم محسوب نمی‌شود، اما تلاش برای از بین بردن موضوع آن و به گونه‌ای رفتار کردن که سبب شود زمینه مستحبات به‌طورکلی از بین برود، از بدترین جرم‌ها و

بدون اینکه برای آنها به خودی خود قیمتی وجود داشته باشد قیمت اشیا را نشان می‌دهد. بنابراین، می‌توان گفت: تقریباً آنها قیمت‌های خالص مجرد هستند.

بنابراین، با دقت در موقعیتی که طلا و نقره در جامعه دارند، روشن می‌شود که این دو، نمایش‌دهنده نسبت‌های اشیا به یکدیگر هستند یا حتی می‌توان گفت: اینها نسبت بین اشیا هستند. به همین سبب، با بی‌اعتبار شدن آنها، سنجش بین اشیا از بین می‌رود و با حبس و عدم جریان آنها، این سنجش از جریان می‌افتد و با رکود آنها، این امر راکد می‌گردد (ر.ک: همان، ج ۹، ص ۲۶۱-۲۶۲).

ب. مفاسد احتکار نقدینگی: علامه طباطبائی پس از بیان نقشی که جریان نقدینگی در زندگی اجتماعی دارد، به مفاسدی اشاره می‌کند که رکود و از جریان افتادن نقدینگی در حیات اجتماعی انسان‌ها دارد. ایشان با اشاره به آثاری که بی‌اعتبار شدن پول برخی کشورها در جریان دو جنگ جهانی در جوامع آنها داشت، می‌فرماید: «قد شاهدنا فی الحربین العالمیین الأخيرین ما ذا أوجده بطلان اعتبار نقود بعض الدول کالمنات فی الدولة التزاریة و المارک فی الجرمن من البلوی و سقوط الثروة و اختلال أمر الناس فی حیاتهم، و الحال فی کنزهما و منع جریانهما بین الناس هذا الحال، و إلی ذلك یشیر قول أبی جعفر علیه السلام فی روایة الأملی المتقدمة: "جعلها الله مصلحة لخلقه و بها یستقیم شئونهم و مطالبهم"» (همان، ص ۲۶۲).

علامه از این بیان نتیجه می‌گیرد که احتکار نقدینگی در حقیقت، لغو ارزش اشیا و نابود کردن اثری است که در نقدینه احتکارشده وجود دارد و آن اثر عبارت است از: زنده کردن معاملات رایج و استواری بازار در جامعه، و با بی‌رونقی معاملات و تعطیلی بازارها حیات جامعه تباه می‌گردد و به نسبت رکود و عدم جریان نقدینگی، جامعه راکد و ضعیف می‌شود (ر.ک: همان).

گناهان است.

اسلامی حکومت استبدادی قیصری و کسروی نیست که وظیفه‌ای برای خود جز گسترش امنیت و جلوگیری از اذیت شدن افراد جامعه به وسیله یکدیگر نمی‌شناسد و پس از تأمین آن، مردم در آنچه انجام می‌دهند آزاد باشند و از انجام هر عملی که دوست دارند منع نشوند، چه افراط کنند و چه تفریط، چه اصلاح کنند و چه افساد، و چه راه هدایت در پیش گیرند و چه راه ضلالت، و متصدیان حکومت هم در انجام هر عملی آزاد باشند و کسی از ایشان بازخواست نکند. حکومت اسلامی حکومتی اجتماعی - دینی است که از مردم تنها به این راضی نمی‌گردد که یکدیگر را آزار نرسانند، بلکه مردم را در تمام شئون حیاتشان به سوی چیزی سوق می‌دهد که ایشان را اصلاح می‌کند و برای هریک از طبقات جامعه، از امیر و مأمور، و رئیس و مرئوس، و مخدوم و خادم، و ثروتمند و فقیر، و قوی و ضعیف، سعادت را آماده می‌سازد که برای او امکان دارد. حکومت اسلامی نیاز توانگر را به وسیله کمک فقیر و نیاز فقیر را به وسیله مال توانگر تأمین می‌کند و مقام قوی را به وسیله احترام ضعیف به او، و زندگی ضعیف را به وسیله مهربانی و مراقبت قوی از او، و فرمان‌دهی عالی را به وسیله اطاعت دانی و فرمان‌بری دانی را به وسیله انصاف و عدل عالی حفظ می‌نماید. چنین روابطی جز با نشر نیکی‌ها و باز بودن در خیرات، و عمل به واجبات و مستحبات به شکل مناسب، شکل نخواهد گرفت. اما با اکتفا بر واجبات و ترک مستحبات، به طور کل، در حقیقت، زمینه انهدام اساس زندگی دینی فراهم گشته، غرضی که شارع به دنبال آن است حاصل نمی‌گردد، و جامعه به سرعت به سوی هرج و مرج و فساد ریشه‌دار پیش خواهد رفت که هیچ چیز نمی‌تواند آن را اصلاح کند. در حقیقت، مسامحه در زنده کردن هدف دین، و سازش‌کاری با ظالمان سبب

ایشان بر آن است که این نکته را با نگاهی به زندگی روزمره خویش به خوبی می‌توان درک کرد. اگر به شئون گوناگون زندگی روزمره خویش، از قبیل مسائل زناشویی، خانه، خوراک، نوشیدنی، و پوشاک نگاهی بیفکنیم، خواهیم دید که رخت بربستن انفاق‌های مستحبی از شئون زندگی و معاش و به طور دقیق، اکتفا بر انفاق‌های ضروری، که به منزله واجب شرعی است، موجب اختلال در امر حیات می‌شود؛ اختلالی که به هیچ وجه، قابل جبران نیست و از هیچ راهی نمی‌توان از مفسد آن جلوگیری کرد.

براین اساس، بعید نیست که بگوییم: آیه شریفه «وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه: ۳۴) از اطلاقی برخوردار است که انفاق مستحبی را هم دربر می‌گیرد؛ زیرا با احتکار و گنج ساختن اموال، موضوع انفاق‌های مستحبی هم مانند موضوع انفاق‌های واجب از بین خواهد رفت.

علامه طباطبائی از نکته‌ای که بیان کرد، در تبیین سخنی استفاده می‌کند که از ابوذر غفاری خطاب به حاکم وقت نقل شده است. در تاریخ آمده است: ابوذر خطاب به عثمان بن عفان می‌گوید: «لا ترضوا من الناس بكف الأذى حتى يبذلوا المعروف، و قد ينبغي لمؤدى الزكاة أن لا يقتصر عليها حتى يحسن إلى الجيران والإخوان و يصل القربات» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۲۸۴).

علامه کلام/ ابوذر را نزدیک به صریح یا صریح در این مطلب می‌بیند که ابوذر معتقد نیست تمامی انفاق‌ها واجب است، بلکه او نیز انفاق در راه خدا را به واجب و مستحب تقسیم می‌کند. مسئله‌ای که او متعرض آن می‌شود بستن راه انفاق‌های غیرزکات و انسداد باب خیرات است که این کار در حقیقت، از بین بردن هدف تشریح آن خیرات، و فاسد کردن مصلحت عمومی متشرعان است. حکومت

محققان علوم اسلامی با تبیین مبانی این ارزش‌ها و بهره‌گیری از علوم انسانی توصیفی مرتبط با این ارزش‌ها، سرآمد بودن ارزش‌های دینی را نسبت به سایر دستگاه‌های ارزشی نشان دهند و از این طریق، پذیرش ارزش‌های دینی را برای عموم انسان‌ها سهل‌تر و سریع‌تر کنند.

۳. برای اسلامی کردن علوم انسانی دستوری، باید اهداف این علوم را بر اساس اهدافی که ارزش‌های اسلامی توصیه می‌کنند بازنگری و تنظیم کرد تا توصیه‌های علوم دستوری با ارزش‌های دینی هماهنگ گردد.

منابع

- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۱، *المیزان فی تفسیرالقرآن*، چ دوم، قم، اسماعیلیان.
- _____، ۱۳۸۷ الف، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۳۸۷ ب، *مجموعه رسائل*، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۳۸۸ الف، *شیعه در اسلام*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، چ پنجم، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۳۸۸ ب، *قرآن در اسلام*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، چ سوم، قم، بوستان کتاب.
- طبری، محمدبن جریر، ۱۳۸۷ ق، *تاریخ الطبری*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، چ دوم، بیروت، دارالتراث.
- مصباح، علی، ۱۳۸۸، *فلسفه علوم انسانی* (جزوه)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- مصباح، مجتبی، ۱۳۸۵، *بنیاد اخلاق*، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- _____، ۱۳۸۹، «تأثیر ارزش‌ها بر علوم انسانی»، *معرفت فرهنگی اجتماعی*، ش ۱، ص ۱۰۳-۱۲۲.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۶۸، *پرتو خورشید (وصیت‌نامه سیاسی - الهی)*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۳۸۶، *صحیفه امام*، چ چهارم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضی الله عنه.

متروک شدن ریشه‌ای مستجاب و به دنبال آن، شکل‌گیری مفاسد پیش‌گفته می‌شود؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ (انفال: ۷۳) (ر.ک: طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۲۶۲-۲۶۴).

در نهایت، علامه طباطبائی با توجه به مجموع مباحث توصیفی مطرح‌شده و هدفی که دین برای انسان ترسیم نموده است و از حیات اجتماعی آن دنبال می‌کند و با نظر به آیه شریفه ۳۴ سوره «توبه»، کلام خویش را این‌گونه جمع‌بندی می‌کند: «و بالجمله فالآیه تدلّ علی حرمة کنز الذهب و الفضة فيما کان هناک سیل لله یجب إنفاقه فیه و ضرورة داعية إلیه لمستحقی الزکاة مع الامتناع من تأديتها، و الدفاع الواجب مع عدم النفقة و انقطاع سیل البر و الإحسان بین الناس، و لا فرق فی تعلق و جوب الإنفاق بین المال الظاهر الجاری فی الأسواق و بین الكنز المدفون فی الأرض غیر أن الكنز یختص بشيء زائد و هو خیانة ولی الأمر فی ستر المال و غروره کما تقدم ذکره فی البیان المتقدم» (همان، ص ۲۶۵).

نتیجه‌گیری

- حاصل آنکه، از دیدگاه علامه طباطبائی به دست آمد:
۱. استنباط مسائل علوم انسانی دستوری بر دو مقدمه استوار است: یکی تعیین اهداف، و دیگری گردآوری مسائل توصیفی مرتبط با این اهداف. از این رو، علوم انسانی دستوری بر مبنایی ارزش‌شناختی استوار است که تعیین‌کننده اهداف و جهت‌دهنده مسائل این دسته از علوم است، و برای داشتن علوم انسانی دستوری مصیب چاره‌ای جز بهره‌گیری از ارزش‌های دین‌حق نیست؛ زیرا انسان به تنهایی توان تدوین نظام ارزشی جامع‌نگر و کامل را ندارد.
 ۲. برای استنباط مسائل علوم انسانی دستوری، تنها مراجعه‌ی خام به ارزش‌های دینی کفایت نمی‌کند و لازم است